

و بانگ می‌زدند که بلبل^۱ در قفس^۲ است.

جبایی آهسته می‌رفت و آنها به تعقیب وی بودند و تیر به طرف او می‌افکندند، تا از محل کمین گذاشتند و نزدیک اردو گاه سلیمان رسیدند که با سواران و یاران خویش پشت دیوارها نهان بود، سلیمان هجوم برد و پیش روی سپاه رسید، کمین نیز از پشت سر سپاه در آمد، جبایی سرزور قهای خویش را به طرف کسانی که در نهر بودند بر-گردانید و از هر سوی هزیمت بر آنها افتاد و زنگیان به دنبالش افتادند که می‌کشتند و سلاح و جامه برمی‌گرفتند. چندان که نزدیک سه فرسنگ طی کردند، آنگاه سلیمان توقف کرد و به جبایی گفت: «باز می‌گردیم که غنیمت گرفتیم و سالم ماندیم و سلامت از همه چیز بهتر است.»

جبایی گفت: «نه، که دلهاشان را هراسان کرده‌ایم، و حبله ما درباره آنها مؤثر افتاده. رای درست این است که امشب بکویمشان شاید آنها را از اردو گاهشان برانیم و جمعشان را پراکنده کنیم.»

سلیمان از رای جبایی پیروی کرد و سوی اردو گاه تکیه شد و به وقت مغرب آنجا رسید و با وی نبرد انداخت. تکیه با همراهان خویش بی‌خاست و نبردی سخت کرد که سلیمان و یارانش از مقابل وی عقب نشستند. پس از آن سلیمان درنگ کرد و یاران خویش را بیاراست، سپس شبل را با گروهی از سواران خویش به صحرا فرستاد و جمعی از پیادگان خویش را نیز با وی همراه کرد، جبایی را نیز دستور داد که بازور قها در دل نهر برود. خود او نیز با همراهانش از سوار و پیاده روان شد و پیشاپیش یاران خویش برفت تا به تکیه رسید. هیچکس در مقابل وی مقاومت نکرد و همگی پراکنده شدند و اردو گاه خویش را رها کردند. سلیمان هر چه را آنجا یافت به غنیمت گرفت و اردو گاه را آتش زد و با غنیمتها که به دست آورده بود سوی اردو گاه خویش رفت. وقتی آنجا رسید نامه خبیث را یافت که رسیده بود و اجازه می‌داد که به منزل خویش

بازگردد که جبایی را جانشین کرد و علمهایی را که از اردو گاه تکمین گرفته بود با کشتیهایی که از ابوتیم و خشیش و تکین گرفته بود همراه برد و برفت تا به اردوگاه خبیث رسید، و این در جمادی الاول سال دویست و شصت و چهارم بود.

سخن از اینکه چگونگی زنگیان توانستند
وارد واسط شوند و سخن از حادثات
معتبر سال دویست و شصت و چهارم

گویند که وقتی سلیمان بن جامع از پس نبردی که زنگیان با تکین داشتند سوی سالار زنگیان روان شد، جبایی، یحیی بن خلف، با سپاهی که سلیمان به جای نهاده بود در زورقها به طلب آذوقه سوی مازوران رفت. جمعی از سپاهان نیز با وی بودند. یاران جعلان متعرض وی شدند و کشتیهایی را که با وی بود بگرفتند و هرزیمتش کردند که شکست خورده بازگشت تا به طهیثا رسید و نامه‌های مردم دهکده به او رسید که خبر می‌داد که منجور و ابسته امیر مؤمنان و محمد بن علی یشکری وقتی خبر یافته‌اند که سلیمان بن جامع در طهیثا نیست فراهم آمده‌اند و یاران خویش را فراهم کرده‌اند و به آهنگ دهکده آمده‌اند و در آنجا کشته‌اند و سوخته‌اند و کسانی از مردم آن که نجات یافته‌اند از جای خویش سوی دهکده حجاجیه رفته‌اند و در آن اقامت گرفته‌اند. جبایی به سلیمان نوشت و مضمون نامه‌های مردم دهکده را با آنچه از یاران جعلان دیده بود بدو خبر داد.

سالار زنگیان، سلیمان را با شتاب به طهیثا فرستاد که چون آنجا رسید چنان وانمود که آهنگ نبرد جعلان دارد و سپاه خویش را بیاراست و جبایی را پیش روی خویش در زورقها روانه کرد و سواران و پیادگان همراه وی کرد و دستور داد که به مجاز روان رود و در مقابل اردوگاه جعلان بماند و اسبان را نمایان کند و بچراند چنانکه یاران جعلان آنرا ببینند اما با آنها نبرد نکند، خود وی با همه سپاهش بجز گروهی

اندک که در اردوگاه به جا نهاده بود برنشست و در هورهابرفت تا به دوهور معروف به ربه و عمرقه رسید. آنگاه سوی محمدبن علی رفت که در آنوقت در محلی بوده به نام تلفخار و چون به نزد وی رسید با وی نبردی سخت کرد که در آن بسیار کس بکشت و اسبان بسیار گرفت و غنیمت‌های فراوان به تصرف آورد و یکی از برادران محمدبن علی را بکشت اما محمدبن علی جان بدر برد.

آنگاه سلیمان باز گشت و همینکه به صحرای مابین براق و دهکده رسید سوارانی از بنی شیبان بدو رسیدند. و چنان بود که از جمله کسانی که سلیمان در تلفخار به آنها دست یافته بود یکی از سران بنی شیبان بود که او را کشته بود و پسر کوچکی از آن وی را اسیر گرفته بود و مادیانی را که زیروی بوده بود گرفته بود و چون خبر آن به قوم وی رسیده بود با چهار صد سوار در این صحرا سر راه بر سلیمان گرفته بودند.

سلیمان وقتی سوی محمدبن علی می‌رفته بود به عمیر بن عمار نایب خویش در طرف نوشته بود که پیش وی آمده بود و او را بلد خویش کرده بود که آن راهها را می‌شناخت.

وقتی سلیمان سواران بنی شیبان را بدید همه یاران خویش را پیش فرستاد. مگر عمیر بن عمار که تنها ماند و بنی شیبان بر او دست یافتند و او را بکشتند و سرش را بردند که خبر به خبیث رسید و کشته شدن عمیر بر او گران آمد. سلیمان آنچه را که در دیار محمدبن علی گرفته بود، به نزد خبیث فرستاد و این در آخر رجب همین سال بود. وقتی شعبان رسید سلیمان با جمعی از یاران خویش پناخت و به دهکده حسان رفت که در آنوقت یکی از سرداران سلطان به نام جیش پسر حمر تکین آنجا بود و با وی نبرد کرد. جیش از وی بگریخت و سلیمان به آن دهکده دست یافت و آنرا غارت کرد و بسوخت و اسبانی گرفت و سوی اردوگاه خویش باز گشت.

پس از آن سلیمان ده روز رفته از شعبان، سوی حوانیست رفت و جایی را با

زورقها سوی برمساور روانه کرد و در آنجا کشتی ای یافت که تعدادی اسب از آن جعلان در آن بود که می خواسته بود آن را به نهر ابان فرستد که به شکار سوی آنجا رفته بود. جبایی بدان کشتی ها تاخت و کسانی را که در آن بودند بکشت و اسبان را بگرفت که دوازده اسب بود و سوی طهینا بازگشت.

پس از آن سلیمان سه روز مانده از شعبان، سوی تل رمانارفت و در آنجا نبرد کرد و مردمش را برون کرد و هرچه در آن بود به تصرف آورد، آنگاه به اردوگاه خویش بازگشت. سپس، ده روز رفته از ماه رمضان، سوی محل معروف به جازره رفت که در آنوقت اب ترک در آنجا بود و جعلان در مازروان بود.

و چنان بود که سلیمان به خبیث نوشته بود که کشتی برای وی بفرستد و او همراه یکی از مردم عبادان به نام صقر پسر حسین ده کشتی برای سلیمان فرستاده بود. وقتی صقر با کشتی ها به نزد سلیمان رسید چنان وانمود که آهنگ جعلان دارد. وقتی خبر به جعلان رسید که سلیمان آهنگ وی دارد به مرتب کردن اردوگاه خویش پرداخت و چون سلیمان به نزدیک محل اب رسید بدو تاخت و با وی نبرد کرد که وی را از آمدن خویش غافل یافته بود و دلخواه خویش را نسبت به وی انجام داد و شش کشتی بگرفت.

جباش گوید: هشت کشتی در اردوگاه وی یافت، دو کشتی نیز بر ساحل بود که آنرا بسوخت و اسب و سلاح و ربه دۀ بسیار گرفت و به اردوگاه خویش بازگشت.

پس از آن سلیمان چنان وانمود که آهنگ تکین بخاری دارد و با جبایی و جعفر بن احمد، دائی پسر خبیث ملعون، معروف به انکلای، کشتیهایی آماده کرد و چون کشتی ها به اردوگاه جعلان رسید بدان تاخت و آن را به تصرف آورد. سلیمان نیز از جانب خشکی به جعلان تاخت و وی را سوی رصافه هزیمت کرد و کشتیهای خویش را پس گرفت و بیست و هفت اسب و دو کره اسب و سه استر از آن جعلان

گرفت با بسیار غارتی و سلاح، و به طهیتا بازگشت.

محمد گوید: جباش انکار داشت که در اینجا از تکین یادی رفته باشد. خبر مرد عبادانی را نیز درباره تکین نمی دانست و می گفت هدف جز جعلان نبود.

و چنان بود که خبر سلیمان از مردم اردوگاهش پنهان مانده بود، چنانکه شایع کردند که کشته شده، جبابی نیز با وی کشته شده، و سخت هراسان شدند، سپس خبر وی و نبردی که با جعلان داشته بود آشکار شد که آرام شدند و بماندند تا سلیمان بیامد و آنچه را کرده بود به خبیث نوشت و علمها و سلاحهایی فرستاد.

پس از آن سلیمان، در ذی قعدة، سوی رصافه رفت و به مطربن جامع تاخت که در آنوقت آنجا مقیم بود و غنیمتهای بسیار بدست آورد و رصافه را بسوخت و آنرا به غارت داد و علمهایی برای خبیث برداشت و پنج روز رفته از ذی حجه سال دو بست و شصت و چهارم سوی شهر خبیث سرازیر شد که عید را آنجا بگذرانند و در منزل خویش باشد. در این وقت مطربن جامع به دهکده معروف به حجاجیه رفت و بدان تاخت و جمعی از مردم آنجا را اسیر کرد. یکی از مردم حجاجیه به نام سعید عدوی پسر سید از جانب سلیمان، قاضی آنجا بود که اسیر شد و او را با ثعلب بن - حفص و چهار سردار که با وی بودند به حرجلیه بردند که در دوفرسخ و نیمی طه - بٹا بود.

جبابی با سوار و پیاده برای مقابله مطر رفت و وقتی بدان ناحیه رسید که مطر بدانجا دستبرد زده بود. از آنجا بازگشت و خبر را برای سلیمان نوشت و سلیمان به روز سه شنبه، دو روز مانده از ذی حجه این سال، بازگشت.

پس از آن جعلان فراخوانده شد و احمد بن لیثویه بیامد و در شدیدیه بماند، سلیمان به محلی به نام نهر ابا ن رفت و یکی از سرداران ابن لیثویه را به نام طرناج آنجا یافت که با وی نبرد کرد و او را بکشت.

جباش گوید: کسی که در آن محل کشته شد بینک بود و طرناج در مازروان

کشته شد.

پس از آن سلیمان به رصافه رفت که در آنوقت اردوگاه مطربین جامع آنجا بود که با وی نبرد کرد و اردوگاهش را به غارت داد و هفت کشتی از او گرفت و دو کشتی بسوخت و این به ماه ربیع الاول سال دویست و شصت و چهارم بود.

جباش گوید: این نبرد در شدیدیه بود و آنچه در آنروز گرفته شد شش کشتی بود.

پس از آن سلیمان با هفت کشتی برفت که سرداران معتبر و یاران خویش را در آن جای داده بود. تکین بخاری که در شدیدیه با وی نبرد کرد و چنان بود که در آن وقت ابن لیثویه به ناحیه کوفه و جنبلا رفته بود. تکین بر سلیمان غلبه یافت و کشتیهایی را که با وی بود با ابزار و سلاح و جنگاوران آن بگرفت. در این نبرد بیشتر سرداران سلیمان کشته شدند. آنگاه ابن لیثویه به شدیدیه رفت و آن نواحی را مضبوط داشت تا وقتی که ابواحمد، محمد بن مولد را برواسط گماشت.

جباش گوید: وقتی ابن لیثویه به شدیدیه رسید سلیمان سوی وی رفت و دو روز بماند که با وی نبرد می کرد. به روز سوم سلیمان از مقابل وی عقب نشست و ابن لیثویه با کسانی که همراه وی شتافته بودند به تعقیب وی رفت، که سلیمان باز گشت و او را در دهانه بردودا افکند و از آن پس که نزدیک بود غرق شود خلاصی یافت و سلیمان هفده اسب از اسبان ابن لیثویه را بگرفت.

محمد گوید: سلیمان به خبیث نوشت و از او کمک خواست که خلیل بن ابان را با حدود یکهزار و پانصد سوار سوی وی فرستاد، مذوب نیز با وی بود. وقتی این کمک به نزد سلیمان رسید، آهنگ نبرد محمد مولد کرد و با وی نبرد کرد که مولد گریخت و زنگیان وارد واسط شدند و بسیار کس آنجا کشته شد و شهر به غارت رفت و سوخته شد. در آنوقت کنجور بخاری آنجا بود که آنروز تا به وقت پسین دفاع کرد، آنگاه

کشته شد. در آنروز سالار سواران سلیمان بن جامع، خلیل بن ابان بود با عبدالله معروف به مذوب. جبایی در زورقها بود و زنگی پسر مهربان، در کشتیها بود. سلیمان ابن جامع با سرداران خویش بود که از سیاهان بودند و پیادگانش که آنها نیز از سیاهان بودند. سلیمان بن موسی شعرانی و دو برادرش با سواران و پیادگان سلیمان بودند و همه قوم باهم یکدل بودند.

پس از آن سلیمان بن جامع از واسط روان شد و با همه سپاه خویش سوی جنبل رفت که تباهی کند و ویرانی آرد، میان وی و خلیل بن ابان اختلاف افتاد که خلیل این را به برادرش علی بن ابان نوشت و از سردار زنگیان خواست که وی را از بودن با سلیمان معاف دارد، خلیل اجازه یافت که با یاران و غلامان علی بن ابان به شهر خیبت باز گردد. اما مذوب با بدویان به نزد سلیمان بجای ماند. سلیمان چند روزی در اردوگاه خویش بماند آنگاه سوی نهر امیر رفت و آنجا اردو زد و جبایی و مذوب را به جنبل فرستاد که نود روز آنجا ماندند و سلیمان همچنان در نهر امیر اردو زده بود.

جبایش گوید: سلیمان در شدیدیه اردو زده بود.

سخن از رفتن سلیمان بن -

و هب از بغداد به سامرا

در این سال سلیمان بن و هب از بغداد سوی سامرا رفت، حسن بن و هب نیز با وی بود. احمد بن موفق و مسرور بلخی و بیشتر سرداران از او بدرقه کردند. وقتی به سامرا شد معتمد بر او خوشم آورد و وی را بداشت و به بندش کرد و خانه وی را با خانه های دو پسرش و هب و ابراهیم به غارت داد و سه روز مانده از ذی قعدة حسن بن مخلد را به وزارت گرفت.

پس از آن موفق از بغداد روان شد. عبدالله بن سلیمان نیز با وی بود، وقتی

ابو احمد به سامرا نزدیک شد، معتمد به سمت غربی رفت و آنجا اردوزد. ابو احمد با همراهان خویش در جزیره مؤید جای گرفت و فرستادگان میانشان رفت و آمد داشتند. چند روز رفته از ذی حجه معتمد به کشتی ای به دجله رفت، برادرش ابو احمد نیز در زورقی به نزد وی شد. معتمد ابو احمد و مسرور بلخی و کیغلیغ و احمد ابن موسی بن بغا را خلعت داد و چون روز سه شنبه شد، هشت روز رفته از ذی حجه، که روز ترویبه بود مردم اردوگاه ابو احمد به اردوگاه معتمد رفتند، سلیمان بن وهب رها شد و معتمد به جوسق بازگشت، حسن بن مخلد و احمد بن صالح شیرزادی فرار کردند که درباره گرفتن مالهایشان و مالهای کسانشان نامه نوشته شد، احمد بن ابی الاصبغ بداشته شد و سردارانی که مقیم سامرا بودند به تکریت گریختند، ابو موسی پسر متوکل نمان شد، پس از آن عیان شد. آنگاه سردارانی که به تکریت شده بودند به موصل رفتند و دست به گرفتن خراج زدند.

در این سال هارون بن محمد هاشمی کوفی سالار حج شد.

آنگاه سال دو بست و شصت و پنجم درآمد.

سخن از حادثاتی که به سال

دو بست و شصت و پنجم بود

از جمله نبردی بود که میان احمد بن لیشویه و سلیمان بن جامع سردار سالار زنگیان

رخ داد، در ناحیه جنبلا.

سخن از نبردی که میان این

لیشویه و سلیمان بن جامع در

جنبلا رخ داد و سبب آن

گویند که سلیمان بن جامع به سالار زنگیان نوشت و وی را از وضع نهر

موسوم به زهیری خبرداد و از او اجازه خواست که برای ادامه حفر آن تاسواد کوفه و برار خرج کند، می گفت که مسافت نزدیک است و وقتی نهر تا آنجا ادامه یابد حمل آذوقه ای که در نواحی جنبلا و سواد کوفه هست میسر می شود. خبیث برای انسجام این کار یکی را فرستاد به نام محمد پسر یزید بصری، و به سلیمان نوشت که نیاز های وی را از بابت مال بر آرد و با سپاه خویش به نزدیک وی مقیم شود. پس سلیمان با همه سپاه خویش برفت و نزدیک به یک ماه در شرایطی اقامت گرفت و فعلگان در نهر نهاد.

در این اثنا سلیمان به مردم خسرو شاپور که اطراف وی بودند می ساخت. و چنان بود که از چین و نواحی مجاور آن آذوقه بدو می رسید تا وقتی که ابن لیثویه، عامل ابواحمد بر جنبلا، با وی نبرد کرد و چهارده سردار وی را بکشت... (محمد بن حسن گوید چهل و هفت سردار بکشت)...

و چندان مردم که از فزونی به شمار نباید وارد نگاه او را به غارت داد و کشتیهای وی را بسوخت، کشتیها در همان نهری بود که به کشیدن آن می پرداخته بود. پس شکست خورده برفت تا به طهینار رسید و آنجا بماند، جبابی از پی این حادثه رسید آنگاه برفت و در محل معروف به بر تمر تا بماند و سرملوانی را به نام زنگی پسر مهربان بر کشتیها گماشت.

و چنان بود که سلطان، نصیر را فرستاده بود که شامرج را به بند کند و به در خلافت ببرد و کارهای وی را عهده کند. نصیر از آن پس که شامرج را در بند می برد در نهر بر تمر تا به زنگی پسر مهربان رسید و نه کشتی از او گرفت که زنگی شش کشتی را پس گرفت...

(به گفته محمد بن حسن، جبابش انکار داشت که زنگی پسر مهربان چیزی از کشتیها را پس گرفته باشد و پندارد که نصیر همه کشتیها را ببرد.)
... و سوی طهینا رفت و به سلیمان نامه نوشت که سوی وی رفت، سلیمان هم چنان

در طهینا بود تاخبر آمدن موفق بدورسید.

در این سال احمد بن طولون در انطاکیه به سیمای طویل تاخت و وی را در آنجا محاصره کرد، ابن طولون همچنان مقابل انطاکیه بود تا آنجا را بگشود و سیمای را بکشت.

در این سال قاسم بن مماه در اصفهان بر ضد دلف بن عبدالعزیز پناخت و او را بکشت.

پس از آن جمعی از یاران دلف بر ضد قاسم پناختند و او را بکشتند و احمد ابن عبدالعزیز را سرخویش کردند.

در این سال محمد بن مولد به یعقوب بن لیث پیوست و به نزد وی شد و این در محرم همین سال بود و سلطان دستور داد تا مالها و املاک وی را بگیرند.

و هم در این سال بدویان، جعلان، معروف به عیار، را در دم کشتند. وی به همراهی قافله ای می رفته بود که او را کشتند، و این در جمادی الاول بود. سلطان جمعی از وابستگان را به تعقیب قاتلان وی فرستاد، اما بدویان گریختند و کسانی که به تعقیب آنها رفته بودند تا عین الثمر رسیدند، سپس به بغداد باز گشتند، جمعی از آنها از سر ما مرده بودند، زیرا در آن روزها سمر ماسخت شده بود و چند روزی دوام داشت و در بغداد برف افتاد.

در این سال ابو احمد بگفت تا سلیمان بن وهب و پسروی را بدارند که آنها را با تنی چند از کسانشان در خانه ابو احمد بداشتند و خانه تنی چند از کسان سلیمان غارت شد و برای نگهبانی خانه سلیمان و پسرش عبدالله کسان گماشته شدند، دستور داده شد مالها و املاکشان را با مالها و املاک کسانشان بگیرند، بجز احمد بن سلیمان. آنگاه بر نهمصد هزار دینار توافق شد و آنها را به جایی بردند که هر که را خوش داشتند به نزدشان توانست رفت.

در این سال موسی پسر اتامش واسحاق پسر کنداجیق و ینغجور پسر ارخوز و فضل پسر موسی بن بغا بر در شماسیه اردو زدند. سپس از پل بغداد عبور کردند و سوی سفینتین رفتند. ابواحمد از پی آنها رفت اما باز نگشتند و در صرصر فرود آمدند.

در این سال ابواحمد، صاعد بن مخلد را دبیر خویش کرد و وی را خلعت داد و این دوازده روز رفته از جمادی الاخر بود. صاعد به صرصر به نزد سرداران رفت، آنگاه ابواحمد پسر خویش احمد را به نزدشان فرستاد که با آنها گفتگو کرد و با وی باز گشتند و ابواحمد خلعتشان داد.

در این سال، چنانکه گفته اند، پنج کس از بطریقان روم با سی هزار کس از رومیان به اذنه آمدند و به مصلی شدند و ارخوز را اسیر کردند (وی و لایبندار مرزها بوده بود که عزل شده بود و آنجا مانده بود که اسیر شد و نزدیک چهار صد کس با وی اسیر شدند) و یک هزار و چهار صد کس از آنها را که به مقابله شان رفته بودند کشتند و به روز چهارم برفتند، و این در جمادی الاول همین سال بود.

در رجب همین سال موسی پسر اتامش واسحاق پسر کنداجیق و ینغجور پسر ارخوز بر کنار نهر دیالی اردو زدند.

در این سال احمد بن عبدالله خجستانی بر نیشابور غلبه یافت و حسین بن طاهر، عامل محمد بن طاهر، به مرورفت و آنجا بماند. برادرش کب شتر بان، میانجی حسین و خجستانی، احمد بن عبدالله، بود.

در این سال طوس ویران شد.

در همین سال اسماعیل بن بلبل به وزارت گرفته شد.

و هم در این سال یعقوب بن لیث به اهواز در گذشت و برادرش عمرو بن لیث به جایش نشست. عمرو به سلطان نوشت که شنوا و مطیع است که در ذی قعدة همین سال احمد بن ابی الاصبغ را به نزد وی فرستاد.

و هم در این سال گروهی از بدویان بنی اسد، علی بن مسرور بلخی را در راه مکه، از آن پیش کسه به مغیبه برسد کشتند. و چنان بود که ابواحمد، محمد بن مسرور بلخی را عامل راه مکه کرده بود و او برادر خویش علی بن مسرور را بر آن گماشت.

و هم در این سال شاه روم عبدالله بن رشید بن کاوس را که عامل مرزها بوده بود و اسیر شده بود با گروهی از اسیران مسلمان به نزد احمد بن طولون فرستاد با چند قرآن که هدیه وی کرده بود.

در این سال گروهی از زنگیان درسی زورق به جبل (با تشدید ب) شدند و چهار کشتی را که در آن آذوقه بود بگرفتند سپس برفتند.

در این سال عباس بن احمد بن طولون با پیروان خویش به مخالفت پدر خویش احمد به برقه پیوست. چنانکه گویند پدرش احمد وقتی به شام می رفته بود وی را بر کار مصر جانشین کرده بود. وقتی احمد از شام سوی مصر باز می گشت، عباس هر چه مال که در خزانه مصر بود و هر چه اثاث که پدرش داشت با چیزهای دیگر برداشت و به برقه رفت، احمد سپاهی سوی وی فرستاد که بر او دست یافتند و به نزد پدرش باز گردانیدند که او را به نزد خویش بداشت و به سبب کاری که از پسرش سرزده بود گروهی را که در آن کار از وی پیروی کرده بودند بکشت.

در همین سال زنگیان وارد نعمانیه شدند و بازار آنجا را با بیشتر خانه های مردمش بسوختند و اسیر گرفتند و سوی جرج را رفتند و مردم سواد به بغداد رفتند.

در این سال ابواحمد، عمرو بن لیث را بر خراسان و فارس و اصبهان و سیستان و کرمان و سند گماشت و در این باب شاهدان گرفت و نامه خویش را درباره گماشته شدن عمرو با احمد بن ابی الاصبغ به نزد وی فرستاد و فرمان و پرچم و خلعت را نیز با آن فرستاد.

در ذی‌حجهٔ همین سال مسرور بلخی سوی نبل رفت و عبدالله بن لیثویه که مخالفت سلطان آشکار کرده بود بسایاران برادرش از آنجا دور شد و با همراهان خویش به احمد آباد شد. مسرور بلخی به دنبالشان رفت، می‌خواست با آنها نبرد کند، اما عبدالله بن لیثویه و کسانی که با وی بودند پیشدستی کردند و در مقابل مسرور پیاده شدند و شنوایی و اطاعت آوردند. عبدالله بن لیثویه شمشیر و کمر بند خویش را به گردن آویخته بود و عذر می‌خواست و قسم یاد می‌کرد که وی راه آنچه کرده بود، وادار کرده بودند که از او پذیرفت و دستور داد که به او و تنی چند از سرداران همراه وی خلعت دادند.

در این سال تکین بخاری به مقدمه‌گری مسرور بلخی وارد اهواز شد.

سخن از کار تکین در
اهواز وقتی که آنجا رفت

محمد بن حسن گوید: وقتی ابواحمد، مسرور بلخی را بر اهواز گماشت، وی تکین بخاری را بر آنجا گماشت که سوی اهواز رفت، وقتی آنجا رسید علی بن ابان مهربی که به اهواز شده بود آهنگ شوشتر کرد و با گروهی بسیار از یاران زنگی خویش و دیگران آنجا در میان گرفت و مردم آنجا را هراسان کرد و نزدیک بود که شهر را تسلیم کنند. در این وقت تکین آنجا رسید و همینکه جامهٔ سفر از خویش بنهاد با علی بن ابان و یاران وی نبرد کرد که نبرد به ضرر زنگیان بود که کشته شدند و هزیمت شدند و پراکنده شدند و علی با کسانی که با وی مانده بودند شکست خورده و بزبون رفت و این، نبرد باب کوردک^۱ نامبردار است.

پس از آن تکین بخاری برفت و در شوشتر جای گرفت و گروهی بسیاری از او باش و دیگران بدو پیوستند. علی بن ابان با جمعی بسیار از یاران خویش به طرف

وی رفت و در سمت شرقی مسرقان جای گرفت و برادر خویش را با جمعی سوار در سمت غربی نهاد، پیادگان زنگی را نیز با وی نهاد. جمعی از سرداران زنگی از جمله انکلویه و حسین معروف به حمای و گروهی دیگر بیامدند که دستورشان داد برپل فارس جای گیرند.

خبر به تکین رسید که علی بن ابان بر ضد وی مهیا می شود، کسی که این خبر را برای وی برد غلامی بود به نام وصیف رومی و بدو خبر داد که آن قوم برپل اهواز جای گرفته اند و گفت که به نوشیدن نبیذ سرگرمند و یاران خویش را برای فراهم آوردن آذوقه پراکنده اند. تکین با جمعی از یاران خویش شبانه به طرفشان روان شد و با آنها نبرد کرد و از جمله سرداران زنگی، انکلویه و حسین معروف به حمای و اندرون را با مفرح که کنیه ابو صالح داشت بکشت. بقیه هزیمت شدند و به خلیل بن ابان پیوستند و آنچه را که بر آنها گذشته بود، با وی بگفتند. تکین بر سمت شرقی مسرقان برقت تا با علی بن ابان و جمع وی مقابل شد که علی با وی مقاومت نیاورد و هزیمت شد. غلامی از آن علی که از سواران بود به نام جعفرویه اسیر شد، علی و خلیل با جمع خویش سوی اهواز بازگشتند و تکین به شوشتر بازگشت. علی بن ابان به تکین نوشت و از او خواست که از کشتن جعفرویه خودداری کند که او را بداشت، میان علی و تکین نامه ها و ملاطفت هارفت که خبر آن به مسرور رسید و آنرا ناخوش داشت، به مسرور خبر رسید که اطاعت تکین سستی گرفته و به علی بن ابان گراییده و بدو متمایل شده است.

محمد بن عبدالله مأمونی بادغیسی که از یاران تکین بخاری بوده بود گوید: وقتی خبر به مسرور رسید که تکین با وی نفاق آورده، درنگ کرد تا کار وی را به درستی بداند. آنگاه به آهنگ ولایت اهواز حرکت کرد و از تکین خرسندی می نمود و از کار وی ستایش می کرد، از راه شابرزان رفت، سپس از اهواز برقت تا به شوش رسید. تکین دانسته بود که خبر وی به مسرور رسیده و از این و نیز از جمعی از

سرداران و همراهان مسرور که پیروان وی بوده بودند بيمناك بود. میان مسرور و تکین نامه هارفت، چندان که تکین اطمینان یافت، مسرور بر کنار رود شوشتر شد و کس به نزد تکین فرستاد که به سلام گفتن سوی وی عبور کرد. مسرور بگفت تا شمشیرش را گرفتند و کس بر او گماشت. وقتی سپاهیان تکین این را بدیدند، هماندم پراکنده شدند، گروهی از آنها به طرف سالار زنگیان رفتند، خبر به مسرور رسید و باقیمانده سپاه تکین را امان داد که بدو پیوستند.

محمد بن عبدالله مأمونی گوید: من یکی از آنها بودم که به اردوگاه مسرور شدند.

مسرور تکین را به ابراهیم بن جعلان سپرد و همچنان به دست وی بداشته بود تا مرگش در رسید و در گذشت. قسمتی از کار مسرور و تکین که یاد کردیم به سال شصت و پنجم بود و بعضی دیگر به سال شصت و هشتم.

در این سال هارون بن محمد هاشمی سالار حج بود.

در این سال ابوالمغیره بن عیسی مخزومی باز نگیانی که همراه وی بود به غلبه وارد مکه شد.

آنگاه سال دو بیست و شصت و هشتم در آمد.

سخن از حادثاتی که به سال

دویست و شصت و هشتم بود

از جمله آن بود که عمرو بن لیث، عبیدالله بن عبدالله طاهری را بر نگهبانی بغداد و سامرا، نایب خویش کرد، در ماه صفر، و ابواحمد او را خلعت داد. پس از آن عبیدالله بن عبدالله به منزل خویش رفت و خلعت عمرو بن لیث را به تن کرد و عمرو چماق طلا برای وی فرستاد.

در صفر این سال اساتکین برری تسلط یافت و ظلمجور را که عامل آنجا بود

برون کرد، آنگاه وی وپسرش از کونکین سوی قزوین رفتند که ابرون برادر کیغلیغ عامل آنجا بود و با وی صلح کردند و وارد قزوین شدند و محمد بن فضل عجلسی را گرفتند و مالها و املاک وی را گرفتند و اساتکین او را بکشت. سپس سوی ری بازگشت که مردم آنجا با وی پیکار کردند که بر آنها غلبه یافت و به ری در آمد.

در این سال یکی از دسته‌های روم به تل یسمی آمد که از دیار ربیع است و در حدود دو بیست و پنج‌جاه کس از مسلمانان را بکشت و اسیر گرفت. مردم نصیبین و مردم موصل به جنبش آمدند و رومیان بازگشتند.

در این سال، در ماه ربیع الاول، ابوالساج در آن‌اثناکه از اردوگاه عمرو بن لیث به بغداد باز می‌گشت در جندی شاپور درگذشت. پیش از او در محرم همین سال سلیمان بن عبدالله طاهری در گذشته بود.

در این سال عمرو بن لیث، احمد بن عبدالعزیز دلفی را به اصفهان گماشت. و هم در این سال محمد بن ابوالساج عامل حریمین و راه مکه شد. و هم در این سال اغرتمش به آن قسمت از کار اهواز گماشته شد که باتکین بخاری بوده بود، و سوی اهواز رفت و در ماه رمضان وارد آن شد.

محمد بن حسن گوید که مسرور، اغرتمش و اب و مطربن جامع را برای نبرد علی بن ابان فرستاد که برفتند تا به شوشتر رسیدند و آنجا بماندند و کسانی را که بد داشته تکین بودند در آوردند که جعفرویه بود با جمعی از یاران سردار زنگیان که همگی کشته شدند، مطربن جامع کشتن آنها را عهده کرد. سپس برفتند تا به عسکر مکرّم رسیدند، علی بن ابان سوی آنها روان شد و خلیل برادر خویش را از پیش فرستاد. خلیل سوی آنها شد و مقابلشان بماند، علی نیز از پی وی رسید و چون جمع زنگیان بر آنها فزونی گرفت پل را بریدند و به یکسو شدند و شب در آمد. علی بن ابان با جمع یاران خویش برفت و به اهواز شد، خلیل با همراهان خویش در

مسرکان بماند.

خبر به وی رسید که اغرتمش واب و مطربن جامع سوی وی آمده اند و در سمت شرقی پل اربک فرود آمده اند که به طرف وی عبور کنند. خلیل این را به برادرش علی بن ابان نوشت، علی سوی آنها روان شد تا بر کنار پل به نزدشان رسید و کس به نزد خلیل فرستاد و دستور داد که به نزد وی شود که به نزد وی رفت. یاران علی که در اهواز بودند هر اسان شدند و اردوگاه وی را رها کردند، سوی نهر السدره رفتند.

در آنجا میان علی و سرداران سلطان نبرد شد و آتروز را به نبرد بودند، سپس از هم جدا شدند. علی بن ابان سوی اهواز رفت و کسی را آنجا نیافت و دید که یاران وی همگی به نهر السدره پیوسته اند و کس سوی آنها فرستاد که پشان آرد. اما این کار میسر نشد و به دنبال آنها رفت و در نهر السدره بماند. سرداران سلطان باز گشتند تا در عسکر مکرم جای گرفتند. علی بن ابان برای نبردشان آماده شدن آغاز کرد، کس پیش بهبود پسر عبدالوهاب فرستاد که با آن گروه از یاران خویش که با وی بودند به نزد علی شد. اغرتمش و یارانش خبر یافتند که علی مصمم است سوی آنها رود و سوی وی روان شدند. علی بن ابان برادر خویش را بر مقدمه خویش نهاده بود و بهبود و احمد بن زرننگی را نیز بدو پیوسته بود، دو گروه در دولا ب به هم رسیدند. علی به خلیل بن ابان دستور داد که بهبود را کمین نهد که بنهاد، خلیل برفت تا با قوم مقابل شد و نبرد میانشان در گرفت که آغاز آن روز به نفع یاران سلطان بود، آنگاه عقب رفتند و کمین برون شد و زنگیان با آنها در آویختند و هزیمتشان کردند، مطربن جامع اسیر شد، از اسبی که زیروی بود بیفتاد که بهبود او را گرفت و به نزد علی برد، سیمای معروف به صغراج و جمعی از سرداران کشته شدند، وقتی بهبود مطر را به نزد علی برد مطر از او خواست که زنده اش بگذارد، اما علی نپذیرفت و گفت: «اگر جغفرویه را زنده داشته بودی ترا زنده می گذاشتم.» و بگفت تا مطر را به وی نزدیک کردند و به دست خویش گردنش را بزد. پس از آن علی بن ابان وارد اهواز شد. اغرتمش واب با کسانی

که همراه آنها نجات یافته بودند برفتند تا به شوشتر رسیدند، علی بن ابان سرهارا به نزد خبیث فرستاد که بگفت تا آنرا بردیوار شهر وی نصب کنند.

راوی گوید: و چنان بود که از آن پس علی بن ابان سوی اغرتمش و یاران وی می‌رفت و جنگ در میانشان به سود یا زیان او پیوسته بود. خبیث بیشتر سپاهیان خویش را به نزد علی بن ابان فرستاد که براغرتمش و یاران وی فزونی گرفتند و او دل به صلح داد، علی بن ابان نیز صلح را خوش داشت که صلح کردند و علی بن ابان تاخت و تاز به اطراف را آغاز کرد. از جمله تاختنهای وی آن بود که سوی دهکده معروف به بیروود رفت و بر آن چیره شد و غنایم بسیار از آن بدست آورد و آنچه را در این مورد کرده بود به خبیث نوشت و غنیمتهایی را که گرفته بود فرستاد و بجای ماند.

در این سال اسحاق پسر کنداجیق از اردوگاه احمد بن موسی بغایی جدا شد از آنرو که وقتی احمد بن موسی به جزیره رفت موسی پسر اتامش را به دیار ربیعه گماشت و اسحاق این را نپسندید، به همین سبب از اردوگاه وی جدایی گرفت و سوی بلد شد و باکردان یعقوبی نبرد کرد و هزیمتشان کرد و مالهایشان را بگرفت و از آن نیرو گرفت آنگاه با ابن مساورجان فروش رو برو شد و او را بکشت.

در شوال همین سال مردم حمص عامل خویش، عیسی کرخی، را بکشتند. و هم در این سال لؤلؤ غلام احمد بن طولون، موسی پسر اتامش را اسیر کرد، سبب آن بود که لؤلؤ مقیم رایبه بنی تمیم بود و موسی پسر اتامش مقیم رأس العین بود، شبی به حال مستی برون شد که آنها را بگوید که بر او کمین کردند و وی را اسیر کردند و سوی رقه فرستادند. پس از آن به ماه شوال لؤلؤ با احمد بن موسی و سرداران وی و بدویانی که همراهشان بودند رو برو شد که لؤلؤ هزیمت شد و گروهی بسیار از یاران وی کشته شدند، ابن صفوان عقیلی و بدویان به طرف بنه‌های اردوگاه احمد ابن موسی بازگشتند که آنرا به غارت برند یاران لؤلؤ بر سرشان ریختند و کسانی

از آنها که خلاصی یافتند به هزیمت تا قر قیسیا رسیدند، سپس به بغداد و سامرا رفتند و در ذی قعدة آنجا رسیدند. ابن صفوان نیز به صحرا گریخت.

در شوال همین سال میان احمد بن عبدالعزیز ابودلفی و بکتمر نبردی بود و احمد ابن عبدالعزیز، بکتمر را هزیمت کرد که به بغداد رفت.

در این سال خجستانی در گرگان به غافلگیری به حسن بن زید تاخت که حسن از او هزیمت شد و به آمل پیوست و خجستانی بر آمل و بعضی نواحی طبرستان تسلط یافت، و این در جمادی الاخر و رجب همین سال بود.

در همین سال حسن بن محمد عقیقی مردم طبرستان را به بیعت خویش خواند. سبب آن بود که حسن بن زید، وقتی به گرگان می رفته بود وی را در ساریه نایب خویش کرده بود و چون کار خجستانی و حسن به گرگان چنان شد که شد و حسن از آنجا گریخت، عقیقی در ساریه چنان وانمود که حسن اسیر شده و کسانی را که به نزد وی بودند به بیعت خویش خواند که گروهی با وی بیعت کردند. پس از آن حسن بن زید به نزد عقیقی رسید که با وی نبرد کرد پس از آن حسن درباره وی حيله کرد تا بر او دست یافت و او را بکشت.

در همین سال خجستانی اموال بازرگانان گرگان را غارت کرد و شهر را - آتش زد.

و هم در این سال میان خجستانی و عمرو بن لیث نبردی بود که خجستانی بر عمرو غلبه یافت و او را هزیمت کرد و وارد نیشابور شد و عامل عمرو را از آنجا برون کرد و جمعی از آنها را که در آنجا سوی عمرو گرایش داشتند بکشت.

در این سال در مدینه و اطراف آن میان جعفریان و علویان فتنه افتاد.

سخن از چگونگی فتنه‌ای که در مدینه میان جعفریان و علویان رخ داد

چنانکه گفته اند چگونگی آن بود که در این سال کار مدینه و وادی القری و اطراف آن با اسحاق بن محمد جعفری بود و او از جانب خویش عاملی بر وادی القری گماشت. مردم وادی القری به عامل اسحاق تاختند و او را بکشتند، دو برادر اسحاق را نیز بکشتند، اسحاق سوی وادی القری رفت و آنجا بیمار شد و در گذشت. برادر وی موسی ابن محمد به کار مدینه پرداخت، اما حسن بن موسی بن جعفر بر ضد وی بپاخواست که وی را به هشتصد دینار راضی کرد. پس از آن ابوالقاسم احمد بن محمد، عموزاده حسن بن زید، فرمانروای طبرستان، بر ضد موسی بپاخواست و وی را بکشت و بر مدینه تسلط یافت. احمد بن محمد نواده حسن بن زید به نزد وی رفت و مدینه را به نظام آورد، قیمتها در آنجا گران شده بود و او کس به جار فرستاد و مالهای بازرگانان را تضمین کرد و خراج را برداشت که قیمت ارزان شد و مدینه آرام گرفت، پس از آن سلطان، مدینه را به مرد حسنی سپرد تا وقتی که ابوالساج آنجا رسید.

در این سال عربان به پوشش کعبه تاختند و آنرا به غارت بردند و قسمتی از آن به نزد سالار زنگیان شد و حج گزاران در این سال به محنتی سخت افتادند.

در همین سال رومیان به دیار یبعه در آمدند و مردم به حرکت خوانده شدند که حرکت کردند، به هنگام سرما و وقتی که مردم را رفتن به سرزمین روم میسر نبود.

در این سال سیما، نایب احمد بن طولون بر مرزهای شام، با سید کس از مردم طرطوس غزا کرد، دشمنان در ولایت هر قله به مقابله شان آمدند، آنها نزدیک چهار هزار کس بودند، و نبردی سخت کردند. مسلمانان از دشمنان بسیار کس بکشتند،

از مسلمانان نیز گروهی بسیار کشته شد.

در این سال میان اسحاق پسر کنداجیق و اسحاق بن ایوب نبردی بود که در آن، پسر کنداجیق اسحاق بن ایوب را هزیمت کرد و او را به نصیبین راند و هر چه را که در اردو گاه وی بود بگرفت و گروهی بسیار از یارانش را بکشت، پسر کنداجیق از دنبال اسحاق به نصیبین رفت و وارد آنجا شد، اسحاق از او بگریخت و از عیسی بن شیخ که در آمد بود و از ابوالمغرا پسر موسی بن زراره که در ارزن بود برضد وی کمک خواست که برضد پسر کنداجیق همدست شدند. سلطان برای پسر کنداجیق خلعتها فرستاد با پرچی به عاملی موصل و دیار ریمه و ارمینیه، همراه یوسف بن یعقوب که به او خلعت پوشانید، مخالفانش کس فرستادند و صلح خواستند که مالی بدو بدهند - دویمت هزار دینار - که آنها را بر کارهایشان به جای نهد.

در این سال محمد بن ابی الساج به مکه رسید و ابن مخزومی با وی پیکار کرد که ابن - ابی الساج وی را هزیمت کرد و مالش را به غارت داد و این به روز ترویج همین سال بود. در این سال کیفلیغ به جبل رفت و بکتر به دینور باز گشت. در این سال یاران سردار زنگیان به رامهرمز درآمدند.

سخن از اینکه چگونگی یاران سردار

زنگیان وارد رامهرمز شدند؟

از پیش یاد کردیم که محمد بن عبیدالله کرد و علی بن ابان، یار خبیث، و قتیسی مقابل شدند صلح کردند. گویند که علی به سبب رخدادها که در این سفر بود کینه محمد را به دل گرفته بود و منتظر بود که بدی به او برساند، محمد بن عبیدالله این را دانسته بود و می خواست از او نجات یابد، پس به پسر خبیث معروف به انکلای نامه نوشت و از وی خواست که از خبیث بخواهد که ناحیه اش را بدو سپارد که دست علی از او کوتاه شود و برای وی هدیه فرستاد و این، کینه و خشم علی را نسبت به وی بیفزود و به خبیث نوشت و خبر داد و تأیید کرد که محمد به کار خیانت

او مصر است و اجازه خواست با محمد نبرد کند و از او بخواهد که خراج ناحیه خویش را به نزد علی فرستد و این را دستاویز نبرد وی کند. خبیث در این باره بسد و اجازه داد و علی درباره فرستادن مال به محمد بن عبیدالله نامه نوشت، اما او طفره زد و تعلل کرد. پس علی برای مقابله محمد آماده شد و سوی وی رفت و به رامهرمز تاخت که در آن وقت محمد بن عبیدالله مقیم آنجا بود، اما محمد مقاومتی نکرد و بگریخت و علی به رامهرمز درآمد و آنرا به غارت داد. محمد بن عبیدالله به دورترین پناهگاه خویش، از قلمرو ازبِق و یلم، پیوست و علی با غنیمت بازگشت. این کار علی، محمد را هراسان کرد و نوشت و تقاضای سازش کرد، علی این را به خبیث خبر داد و او نوشت و دستور داد که این را بپذیرد و محمد را به فرستادن مال وادار کند. پس محمد بن عبیدالله دو بیست هزار درم فرستاد که علی آنرا به نزد خبیث فرستاد و از محمد بن عبیدالله و قلمرو وی دست برداشت.

و هم در این سال کردان داریانی باز نگیان خبیث نبردی داشتند که ز نگیان هزیمت شدند و شکسته شدند.

سخن از اینکه چرا میان کردان
داریانی و ز نگیان نبرد شد؟

گویند وقتی محمد بن عبیدالله بن آزاد مرد، مالی را که مبلغ آن را از پیش یاد کردیم فرستاد و علی از وی و قلمرو عمل وی دست برداشت به علی نامه نوشت و از وی برضد کردانی که در محلی به نام داریان بودند کمک خواست که غنایم آنها از آن علی و یاران وی باشد. علی به خبیث نوشت و اجازه خواست که در این باره بجای باش خبزد، که بدو نوشت: خلیل بن ابان و یهود پسر عبدالوهاب را بفرست و تو بجای باش و سپاهیان خویش را روانه مکن تا از محمد بن عبیدالله گروگانهایی بگیری که به دست تو باشند که به سبب آن از خیانت وی در امان باشی که وی را خونگی کرده ای و اطمینان

نیست که انتقامجویی نکند.

علی دستوری را که خبیث داده بود به محمد بن عبیدالله نوشت و از او گروگان خواست که محمد بن عبیدالله قسم یاد کرد و پیمان داد، اما از دادن گروگان طفره رفت. حرص غنیمتهایی که محمد بن عبیدالله، علی را به طمع آن افکنده بود، و ادارش کرد که سپاهیان را فرستاد، مردان محمد بن عبیدالله نیز همراهشان بودند، که برفتند تا به محلی رسیدند که آهنگ آن داشته بودند، مردم آنجا به مقابله آمدند و نبرد گرفت، زنگیان در آغاز کار بر کردان غلبه یافتند. پس از آن کردان از جان بکوشیدن و یاران محمد بن عبیدالله از کمک آنها بازماندند که زنگیان در هم شکسته شدند و مغلوب شدند و به هزیمت رفتند. و چنان بود که محمد بن عبیدالله قومی را برای مقابله آنها مهیا کرده بود و دستورشان داده بود که اگر هزیمت شدند متعرضشان شوند که متعرضشان شدند و به آنها تاختند و روبروهای از آنها به دست آوردند و گروهبانان را از اسبانشان پیاده کردند و آنها را بگرفتند که زنگیان به بدترین وضعی باز گشتند.

مهلبی آنچه را که به یاران وی رسیده بود به خبیث نوشت و خبیث بدو نوشت و سخت ملامتش کرد. می گفت: «از پیش به تو گفته بودم که به محمد بن عبیدالله اطمینان نکنی و گروگانها را میان او و خویشان و ثبقه کنی. اما دستور مرا رها کردی و پیرو هوس خویش شدی، همین بود که ترا به خطر هلاکت افکند و سپاهت را نیز به خطر هلاکت افکند.»

و نیز خبیث به محمد بن عبیدالله نوشت که تدبیر تو بر ضد سپاه علی بن ابان از من نهان نمانده و کار تو بی عقوبت نمی ماند. محمد بن عبیدالله از مضمون نامه خبیث هراسان شد و بدو نوشت و لابه کرد و فروتنی کرد و اسبانی را که یاران وی به هنگام تعرض به یاران هزیمت شده علی، از آنها گرفته بودند فرستاد و گفت: «من با همه همراهانم به نزد این قوم که به علی و یهود تاخته بودند رفتم و تهدیدشان

کردم و بیمشان دادم تا این اسبان را از آنها پس گرفتم و فرستادم.»

اما خبیث خشم آورد و بدو نوشت و تهدیدش کرد که سپاهی انبوه سوی وی می فرستد، محمد باز نامه نوشت و لابه کرد و زبونی نمود. به بهبود نیز پیام داد و مالی برای وی تعهد کرد و همانند آن را برای محمد بن یحیی کرمانی تعهد کرد که در آنوقت بر علی بن ابان مسلط بود و در او نفوذ داشت. بهبود به نزد علی بن ابان رفت و در کار محمد بن عبیدالله با محمد بن یحیی کرمانی همدلی کرد چندان که رای علی را درباره وی دیگر کردند و خشم و کینه ای را که به خاطر داشت آرام کردند، آنگاه به نزد خبیث رفتند و این به وقتی بود که نامه محمد بن عبیدالله بدور رسیده بود و چندان بگفتند که خبیث چنان وانمود که گفتارشان را پذیرفته و با محمد بن عبیدالله چنان شده که دلخواه اوست. اما گفت: «دیگر از او نمی پذیرم مگر آنکه بر منبرهای قلمرو خویش به نام من خطبه کند.»

بهبود و کرمانی به ترتیبی که خبیث با آنها بریده بود باز گشتند و آنرا به محمد ابن عبیدالله نوشتند که او پاسخ داد و آنچه را خبیث خواسته بود پذیرفت اما همچنان از دعای وی بر منبرها طفره می رفت.

پس از آن علی مدتی بیود، آنگاه برای گشودن متوثن آماده شد و سوی آن رفت اما بدان دست نیافت که استوار بود و بسیار کس از مردم آن به دفاع برخاستند که نوید باز گشت و نردبانها و ابزارها آماده کرد که با آن بردیوار بالا رود و یاران خویش را فراهم آورد و آماده شد.

و چنان بود که مسرور بلخی دانسته بود که علی آهنگ متوثن کرده، در آنوقت مسرور مقیم ولایت اهواز بود، وقتی علی دوباره سوی متوثن می رفت مسرور به طرف آن روان شد و پیش از غروب آفتاب آنجا رسید. علی مقابل متوثن بود، وقتی یاران وی نخستین سواران مسرور را بدیدند به زشتترین وضعی هزیمت شدند و همه ابزارهایی را که آورده بودند رها کردند و بسیار کس از آنها کشته شد. علی بن-

ابان گریزان برفت و چیزی نگذشت که خبرهای مکرر آمد که ابو احمد می رسد. علی از پس بازگشت از متوٹ نبردی نداشت تا وقتی که ابو احمد، سوق الخمیس و طهینا را بگشود و نامه خبیث بدورسید با تأکید سخت که هر چه زود تر سوی اردوگاه وی رود که برفت.

در این سال هارون بن محمد هاشمی کوفی سالار حج بود.
آنگاه سال دویست و شصت و هفتم در آمد.

سخن از حادثاتی که به سال
دویست و شصت و هشتیم بود

از جمله حادثات سال آن بود که وقتی احمد بن عبدالله خجستانی، عمرو بن لیث را هزیمت کرد عمرو بن لیث، محمد بن طاهر طاهری را به مکاتبه با خجستانی و حسین بن طاهر متهم داشت و سلطان، محمد بن طاهرو تنی چند از مردم خاندان وی را بداشت و حسین و خجستانی بر منبرهای خراسان دعای محمد بن طاهر گفتند.
در این سال ابو العباس بن موقق بر بیشتر دهکده های ولایت دجله که سلیمان ابن جامع یار سردار زنگیان بر آن تسلط یافته بود چون عبدسی و امثال آن تسلط یافت.

سخن از چگونگی تسلط ابو العباس
بر دهکده های ولایت دجله و کار وی
و کار زنگیان در این ناحیه

محمد بن حماد گوید که وقتی زنگیان وارد واسط شدند و در آنجا چنان کردند که از پیش یاد کرده ایم و خبر آن به ابو احمد بن متوکل رسید پس خویش ابو العباس را برای رفتن به ناحیه واسط و نبرد زنگیان خواند و ابو العباس برای این کار شتابان